

۱۹۵۰ طرح و مورد توجه قرار گرفت، سعی داشت با بهره‌گیری از مصادیق عینی و همچنین ریشه‌یابی زمینه‌های بروز جنگ‌های جهانی، مدل‌های جدیدی از همکاری بین کشورها در سطح منطقه‌ای ارائه نماید. مبنای اصلی این نظریه، روند همکاری اقتصادی و فنی اروپای غربی بود که تحت تأثیر فضای حاکم بر جنگ سرد، مسائل بین‌المللی را تبیین و راهکارهایی ارائه می‌نمود.

مقاله حاضر در صدد پاسخگویی به این سؤال است که منطقه‌گرایی به عنوان یک نظریه تا چه اندازه می‌تواند روابط نوین بین‌المللی را تبیین کند؟ در این راستا این نظریه تا چه حدی قادر است موقعیت کشورهای در حال توسعه را در نظام نوین بین‌المللی تبیین نماید؟

همگرایی، منطقه‌گرایی و جهانی شدن

همگرایی^۱، منطقه‌گرایی و جهانی شدن^۲ از اصطلاحات رایج در تبیین ماهیت روابط بین‌الملل در سال‌های اخیر است که همواره مورد توجه نظریه‌پردازان نظام بین‌المللی بوده است. در میان اصطلاحات فوق جهانی شدن به لحاظ مفهومی و تطابق تاریخی با تحولات سیاست بین‌الملل جدیدتر و به روزتر است، هر چند هر سه اصطلاح پس از جنگ سرد کاربرد بیشتری پیدا کردند، انتظار می‌رود در آینده در مقایسه با دیگر اصطلاحات و مفاهیم روابط

این مقاله بر پیش‌فرض‌های زیر استوار است:

- ۱- منطقه‌گرایی به دلیل تغییر ماهیت تعاملات بین‌المللی از سیاسی-ایدئولوژیک به اقتصادی - فنی، پس از جنگ سرد، به یک فرآیند معمول و در حال گسترش تبدیل شده است.
- ۲- نظریه‌های مربوط به منطقه‌گرایی عموماً تحت تأثیر فرآیند شکل‌گیری همکاری‌های منطقه‌ای در بین کشورهای توسعه یافته و پیشرفته غربی مخصوصاً اروپای غربی پس از

1 - Integration

2 - Globalization

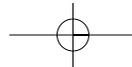


بین‌الملل از موقعیت بیشتر و بهتری برای تثویز کردن روابط بین‌الملل برخوردار شوند. اصطلاح همگرایی عموماً به سطح بالای همکاری و اتحاد جوامع و کشورها در وجه سیاسی توجه دارد. این اصطلاح برای اولین بار در نوشته‌های کارکردگرایی نمایان شد، به گونه‌ای که پژوهشگران معاصر معطوف به همگرایی از لحاظ فکری بسیار مدیون دیوید میترانی می‌باشند. وی استدلال می‌کرد که به دلیل پیچیدگی فزاینده نظام‌های حکومتی، حل بسیاری از مسائل از حیطة عمل نخبگان سیاسی خارج است و مستلزم همکاری فن‌شناسانه در سطح بین‌المللی است. افزایش اهمیت مسائل فنی بین‌المللی در قرن بیستم، ایجاد چارچوب‌هایی را برای همکاری بین‌المللی ضروری ساخته است. با افزایش وسعت و اهمیت مسائل فنی بشر، ایجاد نهادها و سازمان‌های کارکردی نیز مورد نیاز می‌باشد. در نتیجه این سازمان‌های کارکردی ممکن است نهادهای سیاسی گذشته را منسوخ یا بی‌ثمر سازند. ارنست هاس، همگرایی را فرآیندی می‌داند که طی آن بازیگران سیاسی چندین واحد ملی مجزا ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که در آن نهادهای این مرکز یا از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی موجود را تحت پوشش خود می‌گیرد و یا چنین صلاحیتی را می‌طلبند.^(۱)

به گفته چارلز پنتلند، در همگرایی سیاسی بین‌المللی غالباً با طفره رفتن از حاکمیت دولت‌های ملی نوین، کاهش این حاکمیت یا منسوخ نمودن آن یکسان گرفته می‌شود.^(۲) کارل دوویچ بیش از سایر نویسندگان معطوف به همگرایی، از مفهوم ارتباطات و نظریه سیستم‌ها در تعریف همگرایی استفاده کرده است. «وابستگی متقابل باعث همگرایی ملت‌ها می‌شود. وابستگی متقابل بین ملت‌ها بسیار کمتر از وابستگی متقابل درون ملت‌هاست.»^(۳) در مقابل، نوکارکردگرایی عمدتاً به بسط، اصلاح و آزمایش فرضیه‌های مربوط به همگرایی پرداخته است. کلیه آثار نوکارکردگرایان حول تشکیل و تکامل جامعه اروپا دور می‌زند. انتقاد عمده نوکارکردگرایان به کارکردگرایان، عدم توجه به قدرت و نقش نخبگان سیاسی در فرآیند همگرایی است. نظریه پردازان نوکارکردگرا به عدم انفکاک قدرت و رفاه اجتماعی معتقد هستند. تأکید عمده این نظریه پردازان بر همگرایی منطقه‌ای است.^(۴)

نظریه پردازان همگرایی به خاطر عدم توجه کافی به آن دسته از عوامل موجود در محیط بین‌المللی که بر فرآیند همگرایی تأثیر می‌گذارند، مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، ضمن این که تأکید عمده این نظریات بر تجربه اروپا پس از جنگ جهانی دوم است و سایر مصداق‌ها و متغیرها را نادیده می‌گیرد. این مسائل مانع از ایجاد

1 - Technicians



نظریه‌ای جامع و منسجم در مورد همگرایی - به گونه‌ای که بتوان آن را به اتحادهای نقاط مختلف جهان تسری داد - شده است. با این حال نظریه‌های همگرایی توانایی تحلیل و تبیین وضعیت بین‌المللی پس از جنگ سرد را ندارند.

در کنار اصطلاح همگرایی میتوان اصطلاح منطقه‌گرایی را در حیطه مطالعات روابط بین‌الملل مورد توجه قرار داد. بسیاری از نظریه‌پردازان دو اصطلاح همگرایی و منطقه‌گرایی را به یک معنا به کار می‌برند. اما با یک دید علمی نسبت به تحولات و پدیده‌های بین‌المللی به راحتی می‌توان این دو اصطلاح را از یکدیگر منفک کرد و تعاریف جداگانه‌ای بر آن ارائه داد.

هر چند می‌توان چنین قضاوت کرد که مبنای فکری هر دو اصطلاح یکسان می‌باشد (کارکردگرایی)، اما با توسعه تئوریک آنها تحت تأثیر مصادیق عینی، به تدریج این دو مفهوم از یکدیگر جدا شدند. حتی می‌توان چنین گفت که نظریه‌های نوکارکردگرایی عمدتاً معطوف به منطقه‌گرایی است تا همگرایی. مفهوم منطقه‌گرایی اصولاً در بطن اقتصاد سیاسی بین‌المللی رشد و توسعه یافت و نظریه‌پردازان اقتصاد سیاسی بین‌المللی در مطالعات خود از این مفهوم جهت تبیین مسائل بین‌المللی و در نهایت ایجاد صلح و امنیت بین‌المللی بهره می‌گیرند.

با وجود این که نظریه‌پردازان منطقه‌گرایی،

بازیگران دولتی را به عنوان عوامل کلیدی برای تبیین نظریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌شناسند، عمدتاً همکاری‌های تجاری و اقتصادی کشورها را در یک منطقه خاص مورد توجه قرار می‌دهند. در مقابل همگرایی که به روندهای سیاسی توجه دارد، منطقه‌گرایی به روندهایی اشاره دارد که همکاری‌های اقتصادی یک منطقه جغرافیایی را تعمیق می‌بخشد. جریان تجاری، سرمایه‌گذاری، کمک‌های منطقه‌ای و تشکیلات سازمانی معیارها یا شاخص‌های منطقه‌گرایی به شمار می‌آیند.

اصطلاح دیگری که در راستای دو اصطلاح فوق می‌توان به آن پرداخت، جهانی شدن می‌باشد. اصطلاح جهانی شدن در مقایسه با اصطلاحات اخیر جدیدتر است. هر چند این اصطلاح از مبنای فکری طولانی برخوردار است، اما اخیراً تحت تأثیر تحولات بین‌المللی، به ویژه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تبدیل ماهیت تعاملات بین‌المللی از سیاسی-ایدئولوژیک به اقتصادی- فنی و در نتیجه تسریع فرآیند جهانی شدن، کاربرد این اصطلاح در مطالعات روابط بین‌الملل رواج یافته است. به‌طور کلی جهانی شدن فرآیندی تلقی می‌شود که با مدرنیزاسیون و توسعه سرمایه‌داری، معاصر می‌باشد، در تعریفی جامع و کامل از جهانی شدن، این پدیده را این گونه می‌توان تعریف کرد. «جهانی شدن فرآیندی اجتماعی است که در آن محدودیت‌های جغرافیایی و



سیاسی بر ترتیبات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از بین می‌روند و یا کاهش می‌یابند.»^(۵) رابطه میان منطقه‌گرایی و جهانی شدن مورد چالش بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌المللی قرار گرفته است. بعضی معتقدند که منطقه‌گرایی در نقطه مقابل جهان‌گرایی قرار دارد. چرا که تمایلات و گرایشات جهانی کشورها و بازیگران به مناطق خاص محدود می‌شود و روند جهانی شدن را کند می‌کند، ضمن این‌که منطقه‌گرایی لازمه حمایت‌گرایی در درون مناطق علیه مناطق دیگر است.

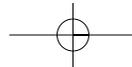
الزامات منطقه‌گرایی

در مقابل بعضی دیگر از نظریه‌پردازان معتقدند که منطقه‌گرایی مقدمه یا در راستای جهانی شدن قرار دارد. منطقه‌گرایی در حقیقت به دلیل این‌که ترکیب تاریخی و ظهور ساختارهایی می‌باشد که به طور معمول نهادها و مقررات و الگوهای جدیدی در تعاملات اجتماعی میان بازیگران غیردولتی ایجاد می‌کند، به عنوان یک مجموعه کلی با جهانی شدن برخورد پیدا می‌کند.

با این حال، از آنجا که اصول حاکم بر نظام بین‌المللی مبتنی بر لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است، هر دو پدیده معمولاً در این رهیافت معنی و تعریف می‌شوند (هر چند

ساختارهای هر دو متفاوت است) و در یک مسیر حرکت می‌کنند. کشورها به علت این‌که آمادگی لازم را برای ادغام در اقتصاد جهانی ندارند از منطقه‌گرایی و تشکیل اتحادیه‌های

۱- تقارن یا برابری اقتصادی واحدها: نای معتقد است که میان تجارت، منطقه‌گرایی و سطح توسعه رابطه مستقیم وجود دارد. وجود این سازگاری برای منطقه‌گرایی حائز اهمیت



است.

۲- ممکن بودن ارزش های نخبگان: هر چه میزان تکامل گرایانه نخبگان بیشتر باشد، احتمال حرکت مداوم به سوی همکاری منطقه ای بیشتر خواهد بود.

۳- کثرت گرایی: هر چه کثرت گرایی در کلیه کشورهای عضو قوی تر باشد، شرایط برای واکنش منطقه ای مشترک در قبال بازخوران ساخت و کارهای فرآیندی بیشتر خواهد بود.

۴- توانایی دولت های عضو برای سازگاری و پاسخگویی: هر چند ثبات داخلی و توانایی تصمیم گیرندگان اصلی در پاسخگویی به تقاضاهای داخلی واحدهای سیاسی بیشتر باشد، توانایی آنها برای شرکت فعالانه در یک واحد منطقه ای بزرگ، بیشتر خواهد بود.

به طور کلی منطقه گرایی تابع مقدماتی است که مهم ترین آن وجود تجربه های تاریخی معین و مشخص در بین کشورهای یک منطقه است. همچنین مشکلات مشترک و توسعه ارتباطات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی میان کشورها، آنها را در فرایندهای مشترک قرار می دهد. نکته قابل توجه در این فرایند، افزایش تفاهم سازمانی برای مدیریت منطقه ای است.^(۷)

بر طبق نظر نوکارکردگراها، هر چند ماهیت منطقه گرایی مبتنی بر مسائل اقتصادی و فنی است، اما این روند ممکن است در آینده با توجه به افزایش وابستگی های متقابل منطقه ای تبدیل به همگرایی سیاسی و ایجاد سازمان های

سیاسی در سطح منطقه شود، روندی که در اروپا در حال تجربه شدن می باشد.^(۸) هر چه ضرورت همکاری تجاری بین کشورها افزایش یابد، سازماندهی و انسجام این همکاری ها نیز افزایش می یابد. کاهش تعرفه و مالیات بر تجارت، ایجاد مناطق آزاد تجاری، تعیین پول واحد و... در این قالب قرار می گیرد.^(۹)

در یک قالب مشخص تر افزایش وابستگی صادراتی شرکت ها، فعالیت وسیع تر شرکت های چند ملیتی و تبادل کالاهای صادراتی مشابه از دیگر مشخصات و ویژگی های منطقه گرایی ذکر شده است. تحقق این فرآیند تابع شرایطی است که عبارت از: سطح نسبتاً برابر توانایی ها و رشد اقتصادی کشورها، عدم دخالت قدرت های بزرگ در سیاست های کلی منطقه یا به عبارت دیگر فقدان یک قدرت هژمون بین المللی، تنوع و گسترش تبادلات تجاری و درون منطقه ای تا برون منطقه ای؛ عدم تأثیر سایر متغیرهای موجود در روابط بین کشورها، نظیر مسائل نظامی، سیاسی، و ایدئولوژیک.^(۱۰)

این شرایط علاوه بر وضعیت داخلی کشورهای عضو (ثبات سیاسی داخلی)، مبتنی بر رشد اقتصادی متناسب و تمایل شرکت ها و گروه های اقتصادی به وجود چنین همکاری می باشد. ذکر این نکته نیز لازم است که اشتراکات فرهنگی و اجتماعی و تاریخ سیاسی مشترک به موقعیت این فرایند کمک خواهد کرد. در عین حال که نباید نظم حاکم بر نظام بین الملل



به ویژه اوضاع دوران جنگ سرد و پس از جنگ سرد را بر تقویت این فرآیند نادیده گرفت.

منطقه گرایی و تبیین روابط بین الملل در دوران جنگ سرد

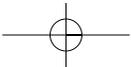
گرایشات منطقه گرایی پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه در دهه های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به سرعت افزایش یافت، اما این فرآیند تحت تأثیر گسترش جنگ سرد کند شد و یا ماهیت اصلی خود را از دست داد. نیروهای جنگ سرد ساختار دوقطبی نظام بین الملل و وجود رقابت های ایدئولوژیک میان آمریکا و شوروی بسیاری از مسائل منطقه ای و محلی را جهانی کرد، به گونه ای که قدرت های بزرگ به شدت در اروپا، خاورمیانه و آسیا نفوذ پیدا کردند و در رقابت های شرق و غرب وارد شدند و مناطقی نظیر آفریقا و آمریکای لاتین در حاشیه این رقابت ها قرار گرفتند.^(۱۱)

از سوی دیگر کشورهای حامی ابرقدرت ها پیرامون مسائل داخلی و منطقه ای خواهان خالت ابرقدرت ها بودند و دخالت و حمایت های آنان غالباً در قالب کمک های سیاسی و اقتصادی بود. همچنین رقابت ایدئولوژیک دو ابرقدرت، به ویژه آمریکا در زمینه عدم گسترش و توسعه کمونیسم به سایر نقاط جهان منجر به گسترش سازمان های منطقه ای شد.^(۱۲)

جنگ سرد یک بعد اقتصادی صرف نیز دربر داشت که شامل توسعه اقتصادی ملی و

منطقه ای در قالب سیستم ابرقدرت ها و تقویت متحدین آنها بود. آمریکا بر توسعه اقتصادی منطقه ای برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در اروپا متمرکز بود. طرح مارشال و حمایت از سازمان های اقتصادی منطقه ای اروپایی در این راستا قرارداد دارد. در چنین شرایطی گرایشات منطقه ای تحت الشعاع ساختار نظام دوقطبی بود و ایجاد و تداوم این روند در راستای سیاست های دو ابرقدرت قرار داشت. موقعیت کشورهای در حال توسعه در این زمینه مشخص تر می باشد در این مقطع گرایشات منطقه ای در کشورهای در حال توسعه نیز رشد پیدا کرد، اما این کشورها به دلیل ضعف اقتصادی و سیاسی و همچنین تأثیرات منفی و شدید رقابت ابرقدرت ها نتوانستند به گرایشات منطقه ای خود جامه عمل بپوشانند. ضمن این که مجدداً در چارچوب منافع ابرقدرت ها در قالب اتحادیه های منطقه ای که عموماً جنبه سیاسی و نظامی داشت، گرفتار شدند.^(۱۳)

با وجود این که فرآیند منطقه گرایی در این دوران آغاز شد و بسیاری از نظریه پردازان از دید نوکار کردگرایی، ساختاری و ارتباطی به این مسئله پرداختند، اما این روند در عمل به دلیل ماهیت نظم حاکم بر نظام بین المللی که در شکل رقابت های نظامی و ایدئولوژیک نمایان شد، تحقق نیافت. در حقیقت به لحاظ نظری ماهیت ساختار دوقطبی تبیین کننده روابط بین الملل می بود و نظریه هایی همچون، منازعه



حال توسعه در نظام بین‌المللی با بهره‌گیری از این رهیافت، بسیار مشکل است، چراکه نقش این کشورها در نظام بین‌المللی اندک و غیر مؤثر بود، ضمن این‌که مطالعات منطقه‌گرایی عمدتاً مناطق توسعه یافته با قدرت اقتصادی برابر و متناسب پدیدار شد که موقعیت کشورهای در حال توسعه را نادیده می‌گرفت.

پایان جنگ سرد و گسترش منطقه‌گرایی

با فرو ریختن ساختار حاکم در دوران جنگ سرد، بسیاری کشورها در جستجوی راه‌هایی برای تقویت جایگاه خود در نظام بین‌المللی برآمدند. پایان جنگ سرد، پایان رقابت قدرت‌های بزرگ، پایان ساختار دوقطبی، پایان کشمکش‌های ایدئولوژیک و پایان امپراطوری‌های چندملیتی بود.

پایان جنگ سرد با کاهش روند جهانی کردن نیروهای دوقطبی و ایدئولوژیک و رشد منطقه‌گرایی در سیاست بین‌الملل همراه بود. با پایان جنگ سرد نیروهای آزاد شدند که در دوران جنگ سرد در رقابت غرب و شرق نهفته بودند.^(۱۵) این مهم تأثیرات بسیاری بر ساختار قدرت و ماهیت بازی در نظام بین‌الملل گذاشت. نظریه پردازان، پیرامون نظامی که پس از جنگ سرد بر روابط بین‌الملل حاکم خواهد بود یا حاکم است، اختلاف نظر دارند. بعضی به وجود یک نظم تک قطبی با قدرت هژمونی آمریکا اعتقاد دارند. این دسته از نظریه پردازان

تصمیم‌گیری، و همچنین مکاتب واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی، قدرت مسلط تبیین نظام بین‌المللی به شمار می‌رفتند. بنابراین فرآیند منطقه‌گرایی نتوانست جایگاه مناسبی در تبیین روابط بین‌الملل در ادبیات سیاسی موجود پیدا کند.

در این دوران بسیاری از همکاری‌های منطقه‌ای در قالب نظریه‌های تبیین‌کننده ساختار رقابت‌های دوا بر قدرت توجیه یا تشریح می‌شدند و نظریه پردازان روابط بین‌الملل وجود این نهادها یا همکاری‌های منطقه‌ای را در ادامه سیاست‌ها یا تکمیل سیاست‌های قدرت‌های بزرگ تحلیل می‌کردند که واقعیت نیز چیزی غیر از این نیست.^(۱۶) بنابراین ساختار حاکم بر جنگ سرد مانع از هرگونه تبیین دیگری می‌شد و نظریات منطقه‌گرایی نیز یکی از نامناسب‌ترین نظریات تبیین‌کننده نظام بین‌الملل در دوران جنگ سرد است. در حقیقت شکست اروپائیان در حرکت به سوی یک دولت فراملی پیش‌بینی شده، عامل تکمیل کاهش منافع در منطقه‌گرایی شد و این امر برابر بود با اهمیت واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی در مطالعات روابط بین‌الملل. واقع‌گراها و نواقح‌گراها که در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ برتری خود را در مطالعات روابط بین‌الملل تجدید کردند، بر تعامل میان دولت و سیستم بین‌المللی در کل تأکید می‌کردند و به منطقه به عنوان یک سطح تحلیل توجه چندانی نداشتند.

در این میان تبیین وضعیت کشورهای در



معتقدند که آمریکا در حال حاضر قدرت فائده در اروپا و کشورهای در حال توسعه است. به علاوه معتقدند که جریان تجارت آزاد برای تضمین نیازمند یک قدرت تثبیت کننده است، اما در عمل مسائل داخلی آمریکا و روند رو به گسترش موانع سیاسی-اقتصادی و نظامی مانع از اعمال این قدرت می باشد.

در انتقاد به این نظریه بعضی دیگر معتقدند که هر چند رقابت های نظامی کاهش داشته، در عوض رقابت های اقتصادی افزایش یافته است. در عین حال عدم وجود تهدید شوروی، وکالت آمریکا در مناطق مختلف را توجیه نمی کند. ضمن این که هیچ کشوری به تنهایی توانایی رتق و فتق مسائل اقتصادی بین الملل را ندارد. به طور کلی یک قدرت هژمون برای حفظ و حراست از سیستم اقتصادی جهانی لازم نیست. رشد اقتصادی و بازار آزاد خود می تواند عمل کند و سه یا چهار قدرت می توانند مطرح باشند که این امر در مورد انطباق با کشورهای در حال توسعه مصداق بیشتری دارد.

نوع دیگر نظم حاکم بر نظام بین الملل توازن قدرت می باشد.^(۱۶) به نظر بعضی از نظریه پردازان شرایط ساختار نظام بین الملل پس از جنگ سرد، توازن قدرت مدل قرن نوزدهم اروپا را به یاد می آورد. در این کنسرت، آمریکا، اروپا و روسیه می توانند ایفای نقش کنند و کشورهایی مثل ژاپن، چین و کشورهای در حال توسعه که جذب یکی از طرف ها

می شوند، نقش تثبیت کننده دارد. این امر زمینه همکاری قدرت های بزرگ را در حل مسائل کشورهای در حال توسعه فراهم می کند.

مدل دیگر مورد نظر تحلیل گران مسائل بین المللی، منطقه گرایی است. به عقیده این صاحب نظران، ظهور مجدد تمایلات منطقه گرایی، ساختار نظام بین المللی را در جهت گسترش همکاری ها و سازمان های منطقه ای سوق داده است که در آینده نزدیک به رقابت بین مناطق منجر خواهد شد.^(۱۷)

عوامل متعددی بر منطقه گرایی جدید تأثیر گذاشته اند؛ پایان جنگ سرد، روابط نوین تجاری، حرکت در جهت توسعه اقتصادی و گرایش به دموکراسی از این نمونه اند. اهمیت و ارزش سیاسی منطقه گرایی به ویژه با توجه به روند جامعه اروپا در جهت ایجاد بازار واحد، پیمان ماستریخت و توسعه اتحادیه اروپا به دیگر کشورهای اسکاندیناوی و اروپای مرکزی، پیمان نفت، افزایش همکاری در آسه آن و پی گیری مذاکرات در منطقه آسیا-پاسفیک بر سر موافقتنامه های اقتصادی و امنیتی تجلی بیشتر یافته است. ادعای دهه ۱۹۶۰ مبنی بر حرکت به سوی ترتیبات سازمانی امروز مصداق بیشتری دارد. با این تفاوت که در دوران پس از جنگ سرد منطقه گرایی جزو اصلی سامان امور جهانی شده است.^(۱۸)

گرایشات منطقه ای در آستانه ورود به هزاره سوم در شکل رقابت های بین منطقه ای



و رشد همکاری درون منطقه‌ای تجلی می‌یابد. این گرایش‌ها به لحاظ گستردگی، تنوع و تأثیرگذاری نسبت به دوران جنگ سرد قوی‌تر و شدیدتر است. اجرای طرح‌های اقتصادی کلان منطقه‌ای، گسترش تجارت درون منطقه‌ای، تقویت بنیادهای فنی، ارتباطی و اقتصادی مناطق مختلف و سیاست‌های یکسان در قبال مسائل بین‌المللی از ویژگی‌های فرآیند منطقه‌گرایی می‌باشد.

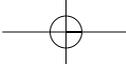
ظهور این گرایش‌ها منحصر به مناطق خاصی نمی‌باشد و در حقیقت می‌توان گفت که این روند، روندی جهانی است که مناطق مختلف با توجه به میزان توسعه یافتگی اقتصادی و میزان تأثیرگذاری بین‌المللی خود در آن قرار گرفته‌اند. این فرآیند به تدریج تحت تأثیر تحولاتی همچون کاهش قدرت دولت‌ها در فرآیند سیاست‌گذاری‌های داخلی و بین‌المللی، تغییر ماهیت تعاملات بین‌المللی به اقتصادی و فنی و گسترش ارتباطات و جهانی شدن هنجارها و ارزش‌ها تقویت و تشدید می‌شود.^(۱۹) در این فرآیند، همکاری کشورها از حالت تنگ شمال - شمال خارج خواهد شد و به تدریج در قالب همکاری‌های شمال - جنوب نظیر نفتا، کنوانسیون بارسلون، آسه‌آن و... خود را نمایان خواهد ساخت.

منطقه‌گرایی اقتصادی می‌تواند مکانیسمی باشد که از طریق آن اهداف گسترده‌تر سیاسی و امنیتی دنبال شود. در عین حال باید اذعان کرد

از آنجا که ماهیت تعاملات نظام بین‌المللی از سیاسی - نظامی و ایدئولوژیک به اقتصادی - فنی تبدیل شده است، بنابراین، این بُعد از همکاری‌ها (اقتصادی) خود تضمین‌کننده و ایجادکننده صلح و امنیت بین‌المللی است و این فرآیند زمینه همکاری‌های سیاسی و امنیتی را نیز فراهم خواهد کرد.^(۲۰)

اما در کل باید گفت که منطقه‌گرایی پدیده‌ای سیاسی است هر چند الزامات اقتصادی نظام بین‌المللی ایجاد و تقویت آن را موجب می‌شود، اما ساختار، عملکرد و نتایج آن تا یکی دو دهه آینده در دست دولت‌ها خواهد بود.^(۲۱) با توجه به شرایطی که در مورد امواج جدید منطقه‌گرایی پس از جنگ سرد مطرح شده، این نتیجه حاصل خواهد شد که مطالعات مربوط به منطقه‌گرایی که عموماً تحت تأثیر شرایط سیاسی، اقتصادی حاکم بر جنگ سرد و حتی سال‌های اولیه این دوران پدید آمده‌اند، توانایی تبیین مسائل و تحولات و گرایش‌ها را ندارند. حتی از دید بسیاری از نظریه‌پردازان، (همان‌گونه که در صفحات گذشته نیز بیان شد)، منطقه‌گرایی نمی‌تواند حتی تبیین‌کننده شرایط حاکم بر دوران جنگ سرد باشد، چرا که اولاً منطقه‌گرایی الگوی مسلط نظم بین‌المللی نبود و ثانیاً نظریه‌های مطرح شده عمدتاً جنبه‌های ایده‌آلی متناسب با جنگ سرد را مدنظر داشتند.

از آنجا که گرایش‌ها منطقه‌ای پس از



تکمیل و تقویت شد و این امر ناشی از شرایطی است که به این کشورها امکان داد فارغ از سیاست‌های تحمیلی ابرقدرت‌ها، روند همگرایی خود را تداوم بخشند.

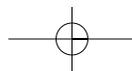
در دهه ۱۹۸۰، دو رهیافت یکی فرانسوی که معتقد به نظریه تجارت استراتژیک بود و خواستار به دست آوردن استقلال اقتصادی، و دیگری رهیافتی انگلیسی که بر تجارت آزاد تأکید داشت، بر روند همگرایی اروپا سایه انداخته بود. اما در دهه ۱۹۹۰ رهیافت آلمان به رهبری هلموت کهل که مبتنی بر ایجاد اعتماد متقابل سریع و باثبات بین اعضای اتحادیه اروپا بود، بر روند همگرایی سایه انداخت. این رهیافت نیز با چالش‌های جدی در زمینه اقتصادی و امنیتی مواجه شد. اما همفکری

آلمان و فرانسه در مقابل انگلیس موجب رفع موانع بسیاری در همگرایی اروپایی شد به گونه‌ای که می‌توان از سال ۱۹۹۶ به اروپا به عنوان بازیگری متحد در صحنه جهانی به رهبری مسلط آلمان و تا حدودی فرانسه نگاه کرد.^(۲۲) در این میان وضعیت اروپای شرقی که به تازگی رهایی یافته، قابل توجه است. رهبران این کشورها پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی با در پیش گرفتن اقتصاد بازار آزاد و همچنین گام گذاشتن در فرآیند دموکراسی، سیاست نگاه به غرب را به اجرا گذاشتند. هر چند در ابتدا این سیاست با عدم استقبال کشورهای غربی مواجه شد، ولی به تدریج

دوران جنگ سرد در حد زیادی در حال تحقق یافتن است و شرایط پس از جنگ نیز در ظهور و تحقق این گرایشات مؤثر واقع شده است، ظهور نظریاتی که اولاً تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای را تشویق نماید، ثانیاً شرایط بین‌المللی موجد این گرایشات را تبیین نماید و ثالثاً نقش و تأثیر منطقه‌گرایی را در تحولات نظام بین‌المللی پیش‌بینی کند و در یک کلام قادر به تبیین جامع و کامل روابط بین‌الملل باشد، لازم و ضروری است. بنابراین می‌توان گفت مطالعات قدیمی منطقه‌گرایی قادر به تئوریزه کردن روابط بین‌الملل پس از جنگ سرد نیست و نیاز به تدوین و توسعه نظریات موجود با توجه به شرایط پس از جنگ سرد به شدت احساس می‌شود.

گرایش‌های منطقه‌گرایی

هر چند وضعیت کنونی اروپای غربی را نمی‌توان در چارچوب مطالعات منطقه‌گرایی مورد توجه قرار داد، چرا که از دید بسیاری از نظریه‌پردازان، این وضعیت تداعی‌کننده همگرایی بین کشورهای اروپایی است و در حقیقت این کشورها از مراحل ابتدایی منطقه‌گرایی که عمدتاً متکی بر بنیادهای اقتصادی است، گذشته‌اند و روند سیاسی وحدت خود را تکمیل می‌کنند، با این حال می‌توان چنین تحلیل کرد که بسیاری از جنبه‌های همگرایی در اروپا پس از جنگ سرد



کشورهای در حال توسعه، رهایی آنها از دایره تنگ رقابت‌های شرق و غرب و آزاد شدن نیروهایی در این کشورهاست که توانایی تغییر وضعیت این کشورها را خواهد داشت. از جلوه‌های این تحول، گرایش‌های جدید رهبران کشورهای در حال توسعه به سمت و سوی همکاری‌های منطقه‌ای یا تقویت نهادهای اقتصادی منطقه‌ای است. هر چند این فرآیند هنوز در مراحل ابتدایی قرار دارد، با این حال کشورهای در حال توسعه تا حدودی به واقعات نظام بین‌المللی و اوضاع داخلی و منطقه‌ای خود پی برده‌اند. آنها ماهیت تعاملات بین‌المللی را که اقتصادی و فنی است و همچنین سیاست اقتصادی لیبرالیستی را به عنوان سیاست مسلط دریافته‌اند و هر یک در حد و توانایی خود در تلاش برای اجرای این سیاست‌ها قدم برمی‌دارد و این خود جلوه‌ای از تکامل و تداوم فرآیند جهانی شدن اقتصاد است. البته باید میان دو نوع از کشورهای در حال توسعه تفاوت قائل شد و آنها را درجه‌بندی کرد. بدون تردید برخی از کشورهای در حال توسعه از رشد و توسعه به تناسب بالاتری نسبت به دیگر کشورها برخوردارند و بنابراین در زمینه همسویی با گرایش‌های مسلط نظام بین‌المللی جلوتر می‌باشند. این مسئله در مورد منطقه‌گرایی نیز صادق است.^(۲۴)

به طور کلی دو نوع منطقه‌گرایی را می‌توان در مورد کشورهای در حال توسعه مورد توجه

تحت تأثیر شرایطی از قبیل تسری بحران‌های بجا مانده اروپای شرقی به اروپای غربی، نقش و جایگاه اروپای شرقی در سیاست‌های بین‌المللی اتحادیه اروپا به عنوان بازار بزرگ مصرف تولیدات و وجود زمینه‌های سرمایه‌گذاری مورد توجه قرار گرفت.^(۲۳) در دید بسیاری از نظریه‌پردازان، مسئله اروپای شرقی محدود به اروپای غربی نیست و مسئله عمده غرب می‌باشد. این گرایش هر چند هزینه و مشکلاتی را برای غرب ایجاد می‌کند، ولی هزینه آن کمتر از خطرات احتمالی آینده است که می‌تواند هزینه‌های زیادی را به دنبال داشته باشد.

یکی از جلوه‌های مهم منطقه‌گرایی، تشکیل اتحادیه‌های منطقه‌ای است که در مناطق مختلف جهان دیده می‌شود و نویددهنده نظم آینده حاکم بر نظام بین‌الملل است. هر یک از قدرت‌های بزرگ جهانی با حمایت و پشتوانه متحدین منطقه‌ای سعی در رقابت یا گرفتن امتیازات از قطب‌های دیگر دارد.

با توجه به شرایطی که تبیین شد، منطقه‌گرایی می‌تواند به عنوان یکی از رهیافت‌های تبیین نظام بین‌الملل در کنار جهانی شدن در نظریه‌های نوواقع‌گرایی و نولیبرالیستی مطرح باشد.

منطقه‌گرایی و تبیین موقعیت کشورهای در حال توسعه

بی‌تردید یکی از نتایج پایان جنگ سرد در مورد



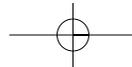
قرار داد:

شده است، تحت تأثیر شرایط حاکم بر نظام بین‌المللی که مبتنی بر روابط بین منطقه‌ای می‌باشد، قرار دارد. ورود کشورهای در حال توسعه به این ترتیبات منطقه‌ای، فرآیند رشد و توسعه اقتصادی آنها را تضمین می‌کند، ضمن این که جریان آزاد سرمایه و تکنولوژی نیز به این کشورها سرازیر می‌شود. همکاری منطقه‌ای جهان توسعه یافته و جهان توسعه نیافته باعث ایجاد تقسیم کار منطقه‌ای برای مقابله با نیروها و قدرت‌های منطقه‌ای دیگر می‌شود.^(۲۶)

منطقه‌گرایی بهتر می‌تواند موقعیت کشور را در نظام جهانی تثبیت کند. اما نکته قابل توجه این که به طور کلی با توجه به شرایط حاکم بر روابط بین‌الملل، تسریع فرآیند جهانی شدن به ویژه در بعد اقتصادی آن و توسعه نیافتگی ساختاری کشورهای در حال توسعه، مطالعات قدیمی منطقه‌گرایی ضمن آن که توانایی تبیین نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد را ندارد، در سطح بالاتر و بیشتر در تحلیل موقعیت کشورهای در حال توسعه ناتوان است. چرا که اولاً این نظریه‌ها در شرایط جنگ سرد مطرح شده‌اند و ثانیاً الگوهای مورد نظر آن بدون توجه به کشورهای در حال توسعه ارائه شده‌اند. مدل منطقه‌گرایی جهان توسعه یافته، لزوماً برای مطالعه منطقه‌گرایی کشورهای در حال توسعه مناسب نیست. لذا در دوران پس از جنگ سرد نیز ضرورت نظریه پردازی جداگانه

(۱) همکاری منطقه‌ای بین کشورهای در حال توسعه: این همکاری منطقه‌ای در دوران جنگ سرد نیز رایج بود، ولی چنان که گفته شد در شرایط دوران جنگ سرد خالی از فایده بود. هر چند کشورهای در حال توسعه در حال حاضر هنوز در ابتدای راه می‌باشند، با این حال ضرورت ایجاد این همکاری در بین نخبگان ظهور کرده است. کشورهای مناطق خاورمیانه، آسیای جنوبی، آفریقا و آمریکای لاتین از کمترین سطح همکاری اقتصادی و تجارت منطقه‌ای برخوردار می‌باشند. شرایط داخلی این کشورها که بی‌ثباتی سیاسی را به دنبال دارد و مانع از اتخاذ سیاست‌های بلندمدت و بادوام می‌شود، همچنین نابرابری سطح رشد و توسعه کشورها، تداوم منازعات سیاسی و امنیتی کشورهای در حال توسعه، چشم‌انداز فرآیند منطقه‌گرایی این کشورها را حداقل در کوتاه مدت با ناامیدی همراه ساخته است. هر چند بسیاری از این کشورها ورود به همکاری‌های منطقه‌ای را، راه حل مناسبی برای ادغام در اقتصاد جهانی و کاهش آسیب‌پذیری و حساسیت خود در قبال تهدیدات اقتصاد جهانی می‌بینند.^(۲۵)

نوع دوم منطقه‌گرایی در میان کشورهای در حال توسعه، ورود این کشورها به همکاری‌های منطقه‌ای با حضور کشورهای توسعه یافته است. این نوع منطقه‌گرایی که با استقبال کشورهای توسعه یافته نیز روبه‌رو



در مورد منطقه‌گرایی در جهان توسعه یافته و در حال توسعه نمایان می‌شود.

فرجام

پس از جنگ جهانی دوم، خرابی‌های ناشی از جنگ و ضعف اقتصادی کشورهای درگیر، منجر به گرایش این کشورها به همکاری‌های منطقه‌ای شد و اولین اتحادیه‌های اقتصادی و نظامی در اروپا ایجاد شدند. با گسترش جنگ سرد، ماهیت همکاری‌های منطقه‌ای تحت تأثیر رقابت ابرقدرت‌ها قرار گرفت و محتوای سیاسی و نظامی به خود گرفت. این امر در مورد کشورهای در حال توسعه شدیدتر بود، زیرا اولاً آنها به شدت تحت تأثیر سیاست‌های شرق و غرب بودند، ثانیاً روند همکاری آنها ضعیف‌تر بود و عموماً ماهیت سیاسی و نظامی داشت. بنابراین مطالعات مربوط به منطقه‌گرایی از

تبیین مسائل بین‌المللی در این دوران و از جمله موقعیت کشورهای در حال توسعه ناتوان بود.

پایان جنگ سرد و رهایی جهانی از رقابت‌های خطرناک شرق و غرب، آزادی نیروهای جدید در روابط بین‌الملل، تغییر ماهیت تعاملات نظام بین‌المللی به اقتصادی و فنی و ایجاد گرایش‌های جدید در زمینه همکاری‌های بین‌المللی را موجب شد. در این دوران روند گرایش‌های منطقه‌ای افزایش یافت و مطالعات مربوط به منطقه‌گرایی مورد توجه بیشتر قرار گرفت. افزایش این روند هر چند کشورهای در حال

توسعه را نیز به تحرک واداشت، ولی این کشورها در دستیابی به اهداف مورد نظر به دلیل مسائل و مشکلات درونی و بیرونی راه درازی را در پیش دارند.

اگر به متغیرهای مهم همکاری منطقه‌ای نظیر تجارت، سرمایه‌گذاری، کمک به حل بحران‌های منطقه‌ای توجه شود، این نتیجه حاصل خواهد شد که کشورهای در حال توسعه به دلیل ضعف تعاملات و همچنین پایین بودن سطح تجارت بین خود و همچنین مسائل سیاسی حاکم بر آنها، از ایجاد یک همکاری منطقه‌ای منسجم، هدفمند و مؤثر ناتوان می‌باشند. بنابراین منطقه‌گرایی در بین مناطق توسعه یافته و در حال توسعه متفاوت بوده و مطالعات منطقه‌گرایی از تعمیم نظریه‌ها و راهکارهای منطقه‌گرایی در بین کشورهای در حال توسعه ناتوان است.

البته باید به این نکته اشاره کرد که کشورهای در حال توسعه در سیاست‌های منطقه‌ای کشورهای توسعه یافته مورد توجه قرار گرفته‌اند. ظهور سه قدرت منطقه‌ای اروپا، آمریکای شمالی و شرق و جنوب شرق آسیا، نشان از رقابت‌های جهانی با ماهیت اقتصادی و فنی بین اتحادیه‌های منطقه‌ای دارد. هر یک از کشورهای قدرتمند منطقه‌ای مورد اشاره سعی دارند با ایجاد تشکیلات قوی اقتصادی منطقه‌ای که در آن کشورهای در حال توسعه به عنوان منابع تکمیل‌کننده حضور دارند، به



- (London: Routledge 1995), P.5.
6. J.S. Nye, **Peace in Parts: Integration and Conflict in Regional Organizations**, (Boston: Little, Brown, 1971), pp. 56-93.
7. Andrew Camble and Antony Dayne, **Regionalics and World Order**, (London: Macmillan Press GTD, 1996), 251.
8. *Ibid.*, p.260.
9. *Ibid.*, p.261.
10. Richard W.Mansbach, **Global Puzzle**, New York: Mougton, 1997), p.250
۱۱. داریوش اخوان زنجانی، «تحول نظام بین الملل، جهانگرایی یا منطقه گرایی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۶-۸۵، (مهر و آبان ۱۳۷۳)، ص ۲۹.
۱۲. توماس لارسون، دیوید اسکیدمور، اقتصاد سیاسی بین الملل، ترجمه مهدی تقوی و احمد ساعی، (تهران: قومس، ۱۳۷۶)، ص ۹۱.
۱۳. جیمز دنورتی، رابرت فالترگراف، پیشین، ص ۷۰۲.
۱۴. همان، ص ۷۰۳.
۱۵. داریوش اخوان زنجانی، «نظام سرمایه داری و ساختار جامعه بین الملل»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱ و ۱۲، (مرداد و شهریور ۱۳۷۴)، ص ۴۳.
16. Andrew camble Antony Payne; **op.cit.**, p.260.

17. *Ibid.*, p.2.

۱۸. احمد حاج حسینی؛ «منطقه گرایی در جهان سیاست»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۶، (زمستان ۷۵) صص ۲۵-۳۵.

۱۹. همان.

۲۰. همان.

۲۱. همان.

22. Andrew Camble, Antony Payne, **op.cit.**, p.23.

23. *Ibid.*, p.59.

24. *Ibid.*, p.935.

۲۵. علیرضا سلطانی؛ جهانی شدن اقتصاد و روابط نوین شمال - جنوب، پایان نامه کارشناسی ارشد روابط بین الملل، دانشگاه تهران (۱۳۷۶)، ص ۱۳۰.

۲۶. همان، ص ۱۳۲.

رقابت با دیگر اتحادیه ها بپردازند.

در ضمن این که به نظر می رسد، همکاری منطقه ای کشورهای در حال توسعه با یکدیگر یا با کشورهای توسعه یافته هر منطقه، زمینه ساز حضور و ادغام موفق آنها در فرآیند جهانی شدن اقتصاد می باشد. کشورهای در حال توسعه برای این که از حساسیت ها و آسیب پذیری ادغام در اقتصاد جهانی در امان باشند، باید با تقویت همکاری منطقه ای اولاً جریان های ناشی از این ادغام را با ایجاد همکاری های اقتصادی تکمیل کننده جبران کنند و ثانیاً اولین تجربه های جهانی شدن را در محیطی محدودتر و گستره اقتصادی کمتر آغاز کنند. این امر خود نیازمند نظریه پردازی جدید در مورد گرایشات منطقه ای کشورهای در حال توسعه در فرآیند جهانی شدن است که به طور طبیعی نشان از ناتوانی مطالعات کنونی منطقه گرایی دارد.

پانویس ها

1. Ernest. B. Haas, **The Counting of Europe**, (Stanford: Stanford University Press, 1958), p.16.

2. Charles Pentland, **International Theory and European Integration**, (London: Faber and Faber, 1973), p.29.

۳. جیمز دنورتی، رابرت فالترگراف؛ نظریه های متعارض در روابط بین الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، جلد ۲ (تهران: قومس، ۱۳۷۴)، ص ۶۷۱.

۴. همان، ص ۷۰۰.

5. Malclum Waters, **Globalization**,